

دکتر فرد پاتنم، امثال، سخنرانی ۴

فرد پاتنم و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این چهارمین و آخرین سخنرانی دکتر فرد پاتنم درباره کتاب امثال است.

دفعه قبل در سخنرانی سوممان، به داستان‌هایی که امثال سلیمان به طور خلاصه بیان می‌کند اشاره کردم، یکی از راه‌هایی که امثال سلیمان این کار را در کتاب مقدس و به طور کلی در امثال سلیمان انجام می‌دهد، استفاده از تصاویر یا عکس‌ها است.

تصاویر راهی عالی برای صرفه‌جویی در فضا هستند، که یکی از دلایل محبوبیت آنها در امثال است، زیرا یک تصویر به اندازه هزار کلمه ارزش دارد، که خود یک ضرب‌المثل است. اما تفسیر یک تصویر چیزی است که به ما کمک می‌کند تا منظور نویسنده را بفهمیم و در واقع به ما کمک می‌کند تا جهان، دیدگاه او نسبت به جهان و نحوه درک او از جنبه‌ای از زندگی یا حتی خود زندگی را درک کنیم. به عنوان مثال، اگر به فصل ۱۹ نگاه کنیم، آیه اول می‌گوید، مرد فقیری که در صداقت یا درستکاری خود قدم برمی‌دارد بهتر از کسی است که در لب‌هایش کج‌خلق و احمق است.

بنابراین، همانطور که دفعه قبل بررسی کردیم، بین این دو تضاد وجود دارد. و این نوع خاصی از ضرب‌المثل است که برخی آن را بهتر از امثال می‌دانند. ضرب‌المثل‌ها، آنها را در چند مورد در کتاب مزامیر، تعداد زیادی در امثال، تعداد کمی در جامعه پیدا می‌کنید، و در واقع عیسی از این شکل به میزان قابل توجهی در آموزه‌های خود در انجیل‌ها استفاده می‌کند.

در یک ضرب‌المثل «بهتر از این»، دو چیز با هم مقایسه می‌شوند که به نظر می‌رسد، یکی بهتر از دیگری است، و به نظر می‌رسد که برای ما برعکس است. بنابراین، آنچه این ضرب‌المثل می‌گوید این است که فقیر بودن بهتر است. و ما فکر می‌کنیم، خب، فقر بهتر از ثروت است.

یا اگر چند فصل به عقب برگردیم، یک وعده غذایی از گیاهان با عشق بهتر از یک گاو پروار با نفرت است، خب، پس سبزیجات بهتر از گوشت هستند. آیا این گفته، آیا سلیمان طرفدار رژیم غذایی گیاهی است؟ نه، دقیقاً نه.

اما در آیه قبلی، این در سال ۱۵۱۶ آمده است، مال کم با ترس خداوند بهتر از گنج عظیم و آشفتگی با آن است. و بگویید، پس فقیر بودن بهتر است. آیا سلیمان واقعاً از فقر حمایت می‌کند؟ خب، به یاد داشته باشید، یکی از مزایای کسب حکمت در فصل‌های ۱ تا ۹ این است که ثروتمند می‌شوید، رهبر می‌شوید، قدرتمند می‌شوید.

او اصلاً مخالف ثروت نیست، همانطور که از زندگی او در کتاب پادشاهان می‌توانیم بفهمیم. نه، نکته این نیست که فقر بهتر از ثروت است. اما در امثال سلیمان، همیشه این است که چیزی که بهتر است این است که هر دو چیز واجد شرایط باشند.

بنابراین، در این مورد، فقیر بودن، اما داشتن درستکاری بهتر از احمق بودن است. و در این مورد، دوباره مانند مثالی که خیلی مختصر به آن نگاه کردیم، این یک توازی نامتقارن است زیرا این دو چیز واقعاً با هم جور در نمی‌آیند، آنها واقعاً در مقابل یکدیگر نیستند. بنابراین به جای اینکه بگوییم مرد فقیری که درستکار، راه می‌رود بهتر از مرد ثروتمندی است که در گفتارش منحرف است یا مرد ثروتمندی که احمق است، منحرف در گفتار یا احمق را جایگزین مرد ثروتمند می‌کند و از ما انتظار دارد بدانیم که او در مورد مرد

ثروتمندی صحبت می کند که هم منحرف یا کج رفتار است و هم احمق در مقابل مرد فقیری که درستکاری دارد.

بنابراین، در این مورد، نکته واقعاً فقر یا ثروت نیست. نکته واقعاً درستکاری در مقابل فریبکاری یا کج خلقی است. و دوباره، به یاد داشته باشید، وقتی سعی می کنیم در مورد یک ضرب المثل فکر کنیم، به این فکر می کنیم که، خب، واقعاً نکته چیست؟ چرا او این اطلاعات را به ما می گوید؟ خب، در مورد این فکر کنید

اگر در اسرائیل باستان رهبر بودید، ثروت و قدرت معمولاً نصیب کسانی می شد که ثروت و قدرت داشتند. بنابراین، در برهه ای از زمان، احتمالاً با یک انتخاب روبرو خواهید شد. آیا انتخاب می کنید که ثروتمند شوید، حتی اگر مجبور باشید قانون را زیر پا بگذارید، آن را بشکنید یا نقض کنید؟ یا انتخاب می کنید که در شرایطی که در آن هستید بمانید، حتی اگر به این معنی باشد که احتمالاً در آنجا خواهید ماند، اما در فقر گیر خواهید کرد، حداقل تا جایی که می توانید ببینید.

و سلیمان به این جوانانی که قرار است کتابش را بخوانند می گوید که نه، بهتر است همیشه درستکاری را انتخاب کنید. و این به این دلیل است که آیات بسیار دیگری وجود دارد که در مورد درستکاری و ارزش و فواید آن صحبت می کنند. و در واقع، تعداد کمی از آنها می گویند که اگر درستکاری داشته باشید، در امان هستید.

اما در این آیه، او چیز بسیار جالبی می گوید. او فقط نمی گوید، مرد فقیری که درستکار است بهتر است. او می گوید، کسی که با درستکاری خود زندگی می کند.

و این تصویر در این کتاب وجود دارد. در واقع، تصویر دیگری در سطر دوم وجود دارد که می گوید، چه «کسی لب هایش کج است. آیا این به معنای آن است که او دهانی خمیده دارد؟ خب، نه، چون «لب مخفف کلماتی است که از دهانش بیرون می آید.

و بنابراین، می توانیم مدت زیادی در مورد آن صحبت کنیم. اما من دوست دارم به سطر اول، تصویر موجود در سطر اول، نگاهی بیندازم زیرا این تصویر، تصویری بسیار اساسی برای کل کتاب امثال است. و این همانطور که می گوید، مردی فقیر است که در کمال خود گام برمی دارد.

وقتی تصویری را می خوانیم، خب، می دانیم که داریم یک تصویر را می خوانیم، دوباره، مثل اینکه می دانیم یک ضرب المثل است چون می دانیم که هست. وقتی آن را می بینیم، می دانیم. اما می توانیم بگوییم، آیا واقعاً می توان با صداقت راه رفت؟ یعنی، آیا صداقت یک چیز است، یک چیز فیزیکی مثل گل که بتوانید در آن راه بروید یا شن یا خاک یا چیز دیگری؟ البته، پاسخ منفی است، شما نمی توانید با صداقت راه بروید، همانطور که می توانید در پنسیلوانیا راه بروید.

اما اگر راه رفتن به معنای زندگی باشد چه؟ و اگر از صداقت به عنوان راه رفتن به عنوان یک استعاره استفاده شود چه؟ و صداقت استعاره دیگری باشد چه؟ و در این مورد، ما در زیر این دو استعاره، دو ایده واقعاً جالب داریم. اولی این است که صداقت یک چیز فیزیکی است.

می دانم که این کمی ضعیف است، اما نمی دانم چه کلمه بهتری می توانم استفاده کنم. به این دلیل است که چیزی است که می توانید وارد آن شوید. خب، این خیلی عجیب به نظر می رسد.

اما چیزی که در واقع نشان می‌دهد این است که ما حق انتخاب داریم که کجا راه برویم. چون می‌توانید انتخاب کنید که در گل و لای راه بروید، یا می‌توانید روی جاده راه بروید، یا می‌توانید روی سنگ‌ها راه بروید. یا می‌توانید در شن و ماسه راه بروید. و در این مورد، تمامیت یک سطح زمین است، یا حتی شاید یک جاده.

بنابراین، این مسیری است که شما انتخاب می‌کنید. و بنابراین استفاده او از کلمه راه رفتن در واقع چیزی است که صداقت را به یک استعاره تبدیل می‌کند. اگر او می‌گفت، بهتر است مرد فقیری باشد که زندگی با صداقتی داشته باشد، می‌بینید که این استعاره از بین رفته است.

فکر می‌کنم هنوز هم می‌توانیم بگوییم که اگر واقعاً بخواهیم آن را گسترش دهیم، همیشه می‌توانیم وقتی در مورد استعاره‌ها صحبت می‌کنیم، عمیق‌تر شویم. بنابراین، می‌توانیم بگوییم، خب، این شخصی است که زندگی‌اش با انتخاب‌هایی مشخص می‌شود که ما آنها را دارای صداقت می‌دانیم، و می‌توانیم شروع به پشتیبانی از آن کنیم و آن را بیشتر و بیشتر به عقب برانیم. اما آنچه در واقع اتفاق می‌افتد، می‌بینید، او از یک استعاره بنیادی یا مفهومی استفاده می‌کند که زیربنای این است، که در سراسر کتاب امثال یافت می‌شود، و آن این است که زندگی یک سفر است.

یادتان هست که صحبت کردیم، یا من در اولین سخنرانی اشاره کردم که ضرب‌المثل‌ها می‌گویند، راه اینجاست، و این راه درست است، و اینکه به راست بی‌چید یا به چپ فرقی نمی‌کند، از جاده خارج شده‌اید واقعاً انتخاب بین داشتن یک راه عاقلانه و یک راه احمقانه بدون هیچ حد وسطی نیست، اگرچه این حرف تا حدودی درست است زیرا چند ضرب‌المثل وجود دارد که اینگونه صحبت می‌کنند. اما تصویر کلی یک راه است، و اگر از جاده خارج شوید، گم می‌شوید.

فرقی نمی‌کند چطور از جاده خارج شده‌اید یا کجا هستید، به کجا می‌روید. خب، این تصویر از زندگی به عنوان یک سفر، دلیل وجود استعاره‌های بنیادی این است که آنها به ما راهی برای درک و سازماندهی تفکرمان در مورد جنبه‌ای از واقعیت می‌دهند که هیچ راهی برای تجربه مستقیم آن نداریم. حالا شما می‌گویید، یک لحظه صبر کنید، من زنده‌ام، من زندگی‌ام را تجربه می‌کنم.

بله، شما دارید زندگی‌تان را تجربه می‌کنید. خب، نه واقعاً. چیزی که شما واقعاً تجربه می‌کنید، چیزی که من واقعاً تجربه می‌کنم همین لحظه است، همین تکه کوچک.

می‌توانم لحظات گذشته، قطعات قبلی، بعضی از آنها را به یاد بیاورم، و با افزایش سن، نه به اندازه قبل می‌توانم لحظات یا قطعاتی را که ممکن است در آینده اتفاق بیفتند پیش‌بینی کنم، اما واقعاً نمی‌توانم کل زندگی‌ام را تصور یا درک کنم، حتی اگر می‌توانستم با سرعت بسیار بالایی، بدیهی است که، یک نوار ویدیویی از کل زندگی‌ام را از زمان تولد تا این لحظه تماشا کنم. و مغز من، بیایید بگوییم مغز من می‌تواند تمام آن اطلاعات را با سرعتی که باید پخش شود، دریافت کند تا مجبور نباشم نیمی دیگر از عمرم را اینجا بنشینم. در آن زمان نیمی از عمر من چقدر خواهد بود؟ این دارد شبیه یک داستان کوتاه ری بردبری به نظر می‌رسد.

بخشید، من از این حرف عقب‌نشینی می‌کنم. اما حتی اگر قرار بود این کار را بکنم، هنوز نمی‌توانستم همه چیزهایی را که اتفاق افتاده بود طوری درک کنم که انگار برای من اتفاق افتاده است. بنابراین، به جای اینکه سعی کنیم در مورد زندگی به سادگی به عنوان یک چیز انتزاعی صحبت کنیم، انسان‌ها استعاره‌ای را توسعه داده‌اند که می‌گوید زندگی یک سفر است.

و این ممکن است زیرا زندگی با تولد ما آغاز می‌شود، سفری در یک مکان آغاز می‌شود. زندگی با مرگ ما پایان می‌یابد. و زمانی فرا می‌رسد که هر سفری به پایان می‌رسد.

من در مورد زندگی به عنوان یک سفر صحبت نمی‌کنم. باشه، من در مورد یک سفر خاص به فروشگاه یا برای دیدن پدر بزرگ و مادر بزرگ یا رفتن به تعطیلات یا چیزی شبیه به این صحبت می‌کنم. و در طول مسیر تمام اتفاقاتی که در زندگی ما رخ می‌دهد، خوب، شاید نه همه، اما بیشتر آنها شباهت‌هایی با انواع اتفاقاتی که در سفرها رخ می‌دهد، دارند، ما تصادف می‌کنیم، ممکن است تصادف کنید یا ماشینتان خراب شود.

و به همین ترتیب، ما می‌توانیم در زندگی خود با مشکلاتی روبرو شویم. به طوری که حتی در مورد افرادی مانند اینکه زندگی او واقعاً از مسیر اصلی منحرف شد، اینطور نیست؟ یا شغل او به یک مانع برخورد کرد، یا اینکه آنها در حال حاضر در حال گذر از یک مسیر ناهموار هستند. یا اوضاع در زندگی من کمی ناهموار و پرفراز و نشیب است.

و ما حتی متوجه نمی‌شویم که اینها از یک کلمه بهتر، یعنی این استعاره ریشه‌ای، بیرون آمده‌اند یا رشد کرده‌اند، آنها از این استعاره ریشه‌ای که زندگی یک سفر است، رشد می‌کنند. و بنابراین، می‌توانیم از همه این استعاره‌های کوچک استفاده کنیم، بدون اینکه حتی متوجه شویم که استعاره بزرگ آنجا در زیر زمین است. درست مانند نگاه کردن به یک درخت، تصور ساختار ریشه‌ای که زیربنای آن است بسیار دشوار است.

اما این ساختار ریشه است که وجود درخت را ممکن می‌سازد. نه ریشه‌ای، نه درختی، نه استعاره ریشه‌ای، نه بنیادی. نه استعاره ریشه‌ای، نه، نه استعاره‌های کوچک، نه استعاره بنیادی، نمی‌توانید چیزی روی آن بسازید، برای داشتن یک ساختمان باید بنیادی داشته باشید.

و وقتی اینطور فکر می‌کنیم، متوجه می‌شویم که تمام امثال که در مورد قدم‌های انسان که توسط خداوند مقدر شده صحبت می‌کنند، از انسان می‌خواهند که راه خود را برنامه‌ریزی کند، یک سفر، یک مسیر، یک بزرگراه، این یک ترجمه خیلی بد است، به یک بزرگراه بین ایالتی فکر نکنید، باشه، یا چیزی شبیه به آن. ما حتی دقیقاً مطمئن نیستیم که چه نوع جاده‌ای بوده است. اما نوعی جاده شریان، یک مسیر خار است، یک مسیر خار است.

بیشه‌ای از خار. خوب، همه آن استعاره‌ها، و بسیاری دیگر، حول این ایده ساخته شده‌اند که زندگی یک سفر است. آنها بر اساس استعاره بنیادی بنا شده‌اند.

و اگر شروع به خواندن یک ضرب‌المثل کنیم و به استعاره‌ای مانند «پیاده‌روی در صداقت» برسیم، می‌پرسیم، پایه و اساس آن چیست؟ چه چیزی در زیر آن نهفته است؟ ریشه چیست؟ حالا می‌توانم به تمام استعاره‌هایی که زندگی را به عنوان یک سفر توصیف می‌کنند نگاه کنم و ببینم که در واقع درباره یک چیز صحبت می‌کنند. کلمه انگلیسی هر چه که باشد، چه بدود، چه راه برود، چه بیفتد، چه سفر کند، چه زمین بخورد، چه زمین بخورد، چه مسیر، چه جاده یا هر چیز دیگری، فرقی نمی‌کند. همه آنها، همه آنها از این درک مشترک ناشی می‌شوند، که با تغییر استعاره، از استعاره دیگری استفاده می‌کند و چارچوبی برای درک آنها به ما می‌دهد.

خب، بگذارید از یک مثال دیگر استفاده کنم، بگذارید مثال دیگری از یک تصویر را به شما نشان دهم. و خب، برای بازگشت به سال ۱۹۰۱، می‌توانیم به آن فکر کنیم، دوباره، می‌توانیم یک داستان برداریم، می‌توانیم داستانی در مورد آن بسازیم، می‌توانیم بسازیم، شاید شما حتی کسی را بشناسید که این اتفاق برایش افتاده باشد. افرادی که به دلیل امتناع از دروغ گفتن شغل خود را از دست داده‌اند، من کسی را می‌شناسم که این اتفاق برایش افتاده است، و با این حال امروز می‌گویند که آنها از این بابت شادتر و بهتر هستند.

آنها ثروتمندتر نیستند، در واقع پول کمتری درمی‌آورند و اوضاع کمی سخت‌تر شده است، اما می‌گویند که به خاطر این موضوع خوشحال‌تر هستند. آنها فوراً با این موضوع موافقت می‌کنند و من می‌توانم جزئیات زیادی

در مورد داستان آنها بگویم، که این کار را نمی‌کنم. و به همین ترتیب، کسی که از طریق شرارت، چه کلاهبرداری و چه به شکل دیگری، ثروتمند می‌شود، می‌توانم نمونه‌هایی از افرادی را که در آن موقعیت قرار دارند، به خاطر بیاورم.

خب، نمی‌دانم که آیا آنها می‌گویند که دیگر این کار را نمی‌کنند یا نه، اما مطمئناً به اندازه دیگران خوشحال نیستند. بنابراین، می‌توانیم عکس را بگیریم و تصویر را به صورت یک داستان باز کنیم و از خودمان بپرسیم این ضرب‌المثل ما را به انجام چه کاری تشویق می‌کند؟ چگونه ما را به فکر کردن در مورد زندگی، به فکر کردن در مورد انتخاب‌هایی که با آنها روبرو هستیم، تشویق می‌کند و ما را به سمت چه چیزی تشویق می‌کند؟ اگر فقط یک صفحه را به فصل 20 برگردانید، دو ضرب‌المثل بسیار جالب در فصل 20 وجود دارد. خب، در واقع، هر ضرب‌المثلی جالب است.

وقتی شروع به مطالعه‌ی عمیق آن کردم، هیچ‌وقت مورد جذابی پیدا نکردم. اما دو مورد در این فصل وجود دارد که به نظرم جذاب هستند، مخصوصاً وقتی داشتم برای این سخنرانی آماده می‌شدم. آیه‌ی ۸ می‌گوید پادشاهی که بر تخت عدالت می‌نشیند، در واقع تمام بدی‌ها را با چشمانش غربال می‌کند.

و سپس صفحه بعد آیه ۲۶ است، یک پادشاه خردمند، شیران را غربال می‌کند و آنها را به سزای اعمالشان می‌رساند. خب، چیزهای زیادی در این آیه وجود دارد. این دو نفر چند وجه مشترک دارند.

متوجه می‌شوید که هر دو درباره پادشاهان صحبت می‌کنند، هر دو درباره شیران یا شاید گناهکاران صحبت می‌کنند، فکر می‌کنم احتمالاً ترجمه بهتری در این مورد باشد، و هر دو درباره غربال کردن صحبت می‌کنند. آیه ۸ می‌گوید که او همه گناهکاران را با چشمانش غربال می‌کند. آیه ۲۶ به سادگی می‌گوید که او گناهکاران را غربال می‌کند و چرخ را روی آنها می‌غلطاند.

چه چیزی به تصویر کشیده شده است؟ خب، سلیمان از یک استعاره تصویری بنیادی بسیار زیبا استفاده می‌کند که می‌گوید قضاوت، غربال کردن است. حال، همانطور که می‌توانیم به زندگی به عنوان یک سفر نگاه کنیم و بپرسیم، چگونه است که زندگی یک سفر است؟ می‌توانیم به قضاوت به عنوان غربال کردن نگاه کنیم، و بگوییم، خب، چگونه است که قضاوت، غربال کردن است؟ در مورد آن فکر کنید. خب، اول از همه، غربال کردن چیست؟ این اولین سوال است.

به همین دلیل است که ما دوست داریم فرهنگ لغت کتاب مقدس یا حتی یک فرهنگ لغت معمولی این اطلاعات را به شما بدهد. بوجاری فرآیندی است که در خاور نزدیک باستان، آنها تمام غلات را پس از درو کردن جمع می‌کردند و با چوب به نام خرمن کوبی می‌کوبیدند، ما به آن خرمن کوبی می‌گوییم، در واقع کلمه درست است، برای ضربه زدن به چیزی. یا شاید آنها حیوانات را روی آن راه می‌بردند یا کار دیگری، thrash، انجام می‌دادند زیرا این کار باعث می‌شود هسته که در وسط است از پوسته، پوسته خشک شده اطراف دانه، جدا شود.

و بعد آن را به جایی می‌برند، خب، معمولاً این کار را همه جا انجام می‌دهند تا مجبور نباشند آن را دور ببرند، بلکه به جایی می‌برند که نسیم ملایمی می‌وزد، یک نسیم ملایم، و مقداری از آن را در یک سبد یا حتی در یک تکه پارچه می‌گذارند و در هوا پرتاب می‌کنند. و سپس کاه، مواد سبک بیرونی، در باد پراکنده می‌شود و دانه‌های سنگین پایین می‌ریزند. و وقتی این کار را به اندازه کافی ادامه دهند و بعد از مدتی، فقط دانه خواهند داشت، تمام کاه از بین می‌رود.

خب، من شک دارم که آنها تا به حال به ۱۰۰٪ رسیده باشند، اما شما ایده را می‌دانید. بنابراین، این می‌گوید که پادشاه، شیران یا گناهکاران را غربال می‌کند. هر دو آیه این را می‌گویند.

خب، وقتی دادگاهی باز می‌شود، قاضی حداقل با دو نفر روبروست که یکی از آنها احتمالاً گناهکار و دیگری بی‌گناه است. در ابتدا، قاضی نمی‌داند کدام یک درست است. او نمی‌داند حقیقت کجاست.

او حتی هیچ مبنای واقعی برای تصمیم‌گیری ندارد، حداقل در اولین باری که با این افراد روبرو می‌شود. بنابراین، فرآیند عدالت چیست؟ این فرآیند مانند فرآیند مخلوط کردن گندم و کاه در هوا است تا کاه بتواند از بین برود. حال، اگر بدانیم غربال کردن چیست، این استعاره کار می‌کند.

چون می‌توانیم ببینیم که جدا کردن بی‌گناه از گناهکار مانند جدا کردن گندم از کاه است. و در واقع، این استعاره در سراسر کتاب مقدس وجود دارد. منظورم این است که شما آن را در پیامبران می‌خوانید، شما آن را در آموزه‌های عیسی می‌خوانید.

درست است، این در مزمور ۱ آمده است، درست است؟ شیران مانند کاه هستند که باد آنها را پراکنده می‌کند. همه جا پخش شده است. و در واقع به استعاره دیگری مربوط می‌شود که می‌گوید انسان‌ها گیاه هستند.

زیرا کاه و گندم یا غله اجزای گیاه هستند. بنابراین انسان‌ها گیاه هستند و یکی از کارهایی که پادشاه انجام می‌دهد، با تغییر استعاره، این است که محصولات گیاهی، گندم و کاه را غربال می‌کند. و بنابراین آن عدالت است که در درازمدت عمل پادشاه است، فرآیند جداسازی بی‌گناهی و گناه است.

در واقع، مثال کامل این موضوع در کتاب مقدس، کاری است که سلیمان با آن دو زن انجام داد، چیزی که در اولین سخنرانی‌مان در موردش صحبت کردیم. وقتی آن دو زن آمدند، سلیمان نمی‌دانست بچه متعلق به کدام زن است، بچه زنده متعلق به کدام زن است. او هیچ اطلاعی ندارد، او هرگز، تا آنجا که ما می‌دانیم، او هرگز هیچ‌کدام از آنها را ملاقات نکرده است.

چیزی در مورد آن نمی‌داند. بنابراین، شمشیرش را برمی‌دارد یا کسی را برای آوردن شمشیر می‌فرستد تا نوزاد از وسط نصف شود. و این کار، گندم را از کاه، همانجا، فوراً جدا می‌کند.

خب، جالب‌ترین نکته در مورد امثال باب ۲۰، آیه ششم این است که سلیمان می‌گوید، یک پادشاه خردمند ببخشید، پادشاهی که بر تخت عدالت می‌نشیند، همه گناهان را با چشمانش غربال می‌کند. خب، حدس می‌زنم، حدس می‌زنم بتوانید چند دانه گندم را روی پلک‌هایتان بگذارید و آنها را محکم تکان دهید. و اگر روز خیلی بادی باشد، شاید کاه با وزش باد از بین برود.

اما فکر نمی‌کنم واقعاً بتوانید با چشمانتان چیزی را به طور مؤثر غربال کنید. شاید این یک استعاره دیگر باشد. چه اتفاقی دارد می‌افتد؟ خب، چشم‌ها هم بخشی از بدن هستند که ما برای دیدن و فهمیدن از آنها استفاده می‌کنیم.

یکی دیگر از استعاره‌های بنیادی، بینایی است. به تفاوت آن فکر کنید. به تفاوت بین این دو جمله فکر کنید.

مثلاً کسی دارد داستان بدرفتاری با خودش در محل کار را برای شما تعریف می‌کند. و شما می‌گویید، می‌فهمم. منظورت چیست. یا می‌گویید، حرفت را می‌فهمم.

یه فرقی هست، مگه نه؟ یه فرقی بین دیدن و شنیدن هست که در واقع خیلی کلی هست. خب، کتاب مقدس بیشتر در مورد شنیدن صحبت می‌کنه تا دیدن، چون این به نقشش به عنوان یه مربی مربوط می‌شه، نه فقط کسی که یه واکنش رو برمی‌انگیزه. یه فرقی هم بین این دو وجود داره.

بنابراین، آنچه اینجا مطرح است این است که به پادشاه توانایی تشخیص عدالت و حق داده شده است. و این توانایی تشخیص حق، صرفاً با گفتن با چشمانش به دست می‌آید. یا دعای سلیمان در اول پادشاهان فصل ۳، زمانی که او درخواست موهبت قضاوت کرد، یعنی توانایی درک.

او در واقع می‌گوید، به بندهات قلبی شنوا عطا کن، قلبی شنوا تا قوم تو را داوری کند، تا بین خیر و شر یا بین بی‌گناهی و گناه تمایز قائل شود. همان تصویری که گوش دادن در مقابل دیدن است. باشه، من این را می‌فهمم.

اما او همان ایده‌ی یک حس، یک حس، و بفرمایید، دیدن را گرفته و گفته است، این همان معنای قضاوت درست به معنای درست دیدن است. یا درست دیدن، فرد را قادر می‌سازد تا درست قضاوت کند، که به یاد داشته باشید، به بحث ما در مورد احتیاط برمی‌گردد که چند سخنرانی پیش داشتیم. این توانایی دیدن و درک دقیق موقعیت است.

و سلیمان می‌گوید، بنابراین این توانایی غربال کردن، غربال کردن گناهکار در واقع توانایی‌ای است که از نوع بینشی ناشی می‌شود که خود کتاب امثال برای ارائه به خوانندگان طراحی شده است. اگر بخواهید، می‌توان گفت نوعی آیه‌ی خودستایشگرانه است. اما به طور ضمنی می‌گوید، و این همان نوع داوری است که باید بخواهید باشید.

حال، در دومین اشاره در آیه ۲۶، پادشاهی خردمند، شریان را غربال می‌کند و چرخ را بر سرشان می‌غلطاند. کمی تفاوت وجود دارد. این بار، پادشاه خردمند نامیده می‌شود.

او شروران را غربال می‌کند، به ما گفته نشده چگونه، نگفته شده با چشمانش یا با هیچ چیز دیگری. و باز هم، فرض می‌کنیم که آنها را به هوا پرتاب نمی‌کند تا ببیند کدام یک پرتاب می‌شود و کدام یک مستقیماً به پایین می‌افتد. این شاید به برخی از قوانین حمورابی نزدیک‌تر باشد که در آن کسی که متهم به جرم است به رودخانه انداخته می‌شود.

و اگر خدا آنها را بخواهد، رودخانه خداست، اگر خدا آنها را بخواهد، آنها را می‌برد. چیزی شبیه به بعضی از محاکمات جادوگر بودن. اگر غرق شوید، بی‌گناه هستید.

و اگر گناهکار باشی، می‌توانی شنا کنی. بنابراین، برمی‌گردد و بنابراین می‌توانی مجازات شوی یا در واقع تطهیر شوی. خب، اینجا پادشاه خردمند، شریان را غربال می‌کند و فرمان را روی آنها می‌چرخاند.

خب، هیچ کس، دوباره، در مورد معنی آن بحث‌هایی وجود دارد. آیا این چرخ خرمن‌کوبی است؟ برخی ترجمه‌ها در چرخ خرمن‌کوبی قرار داده شده‌اند. ما نمی‌دانیم که آیا آنها واقعاً با چرخ خرمن‌کوبی می‌کردند یا خیر.

تصاویر، نقاشی‌هایی که ما داریم، نقاشی‌هایی از مصر، از برخی مقبره‌های مصر وجود دارد که گاوهایی را نشان می‌دهد که به یک نرده گردان بسته شده‌اند و در یک دایره راه می‌روند. و این فقط وزن سم‌های آنهاست. نرده گردان هیچ کاری نمی‌کند جز اینکه گاوها را در جای خود نگه دارد.

بنابراین، آنها در یک دایره راه می‌روند و فقط وزن پاهایشان آنها را له می‌کند و کاه را از دانه جدا می‌کند. و این، و آن می‌تواند چیزی باشد که ما اینجا در مورد آن صحبت می‌کنیم. بنابراین، کلمه چرخ در واقع کنایه‌ای برای چرخ وسط است.

بنابراین، او چرخ را می‌راند، به این معنی که گاوهایی را که چرخ را می‌چرخانند یا توسط چرخ کنترل می‌شوند، یا گاوها یا هر چیز دیگری که ممکن است باشند، می‌راند. یا ممکن است که او در واقع نوعی چرخ را می‌چرخاند. ما می‌دانیم که از دستگاه‌های پرس زیتون عصر آهن، به عنوان مثال، در یک دستگاه پرس زیتون، آنها یک شیار، یک شیار گرد در یک سنگ صاف و نسبتاً صاف ایجاد می‌کردند و ظاهراً شیار را با زیتون پر می‌کردند. و سنگ دیگری را که گرد بود، روی آن می‌غلتانند.

بنابراین، در شیار می‌غلتید و سپس روغن زیتون از سوراخی در کف آن بیرون می‌ریخت. شاید منظورش همین باشد. بنابراین، او واقعاً استعاره‌اش را اشتباه به کار می‌برد.

او با یکی درباره خرد کردن زیتون و با دیگری درباره غربال کردن غلات صحبت می‌کند و درباره عدالت، از کل این موضوع برای صحبت درباره عدالت استفاده می‌کند. شاید منظورش همین باشد. اما می‌بینید، آنچه در پس آن نهفته است این ایده است که عدالت مستلزم آن است یا عدالت غربال کردن است، که در واقع راهی برای گفتن این است که عدالت شامل جدا کردن درست از نادرست است.

عدالت اینطور نیست، و آیات بسیار دیگری هم وجود دارند که در این مورد بحث می‌کنند، عدالت این نیست که مطمئن شویم فقرا همیشه به خواسته‌هایشان می‌رسند یا ثروتمندان همیشه به خواسته‌هایشان می‌رسند. عدالت این نیست که به دنبال منافع پادشاه یا منافع یک نفر خاص باشیم. عدالت تلاشی است، برای اینکه، خوب، همانطور که کلاسیک‌ها، همانطور که یونانی‌ها و رومی‌ها هم می‌گفتند، عدالت کور باشد تلاشی برای اینکه شواهد هر دو طرف در ترازو قرار گیرد و عدالت به این معنی نیست که ترازو را به دلیل اینکه نمی‌تواند ببیند، تحریف کند.

او فقط آنجا ایستاده و آنها را به هر سمتی که می‌روند، نگه می‌دارد. این تعیین می‌کند چه کسی درست می‌گوید و چه کسی اشتباه می‌کند. و این واقعاً تصویر اینجا در کتاب امثال است.

این همچنین به ما نشان می‌دهد، نشان می‌دهد، نگاه کردن به دو آیه نشان می‌دهد، نکته دیگری که هنگام فکر کردن به آیات جداگانه در امثال بسیار مفید است و آن این است که از آنجایی که آیات زیادی در مورد هر موضوع یا در مورد بسیاری از آنها وجود دارد، هر موضوعی آیات زیادی ندارد که به آن اشاره کند، اما تعداد آنها بسیار زیاد است. ممکن است چند صد آیه وجود داشته باشد که در مورد نحوه استفاده ما از کلمات و دهانمان صحبت می‌کند. و چند آیه وجود دارد که در مورد چیزهایی مانند غربال کردن صحبت می‌کند.

در واقع، شاید فقط همین دو مورد باشند. اما در خواندن کتاب امثال، همانطور که شما آن را خواندید، اکیداً توصیه می‌کنم که یک دفترچه یادداشت داشته باشید یا امروز از یک کامپیوتر استفاده کنید و تمام آیاتی را که به یک موضوع خاص مربوط می‌شوند، یادداشت کنید و کتاب را، نمی‌دانم، چند صد بار یا مثلاً ۲۰ بار بخوانید و هر بار به دنبال موضوع متفاوتی باشید. و به این ترتیب، شما فهرست موضوعی ۱۰ خودتان را ایجاد خواهید کرد.

و متوجه خواهید شد که برخی از آیات به مواردی اشاره دارند که می‌توانند در دو یا سه جا قرار بگیرند. هر دوی این آیات می‌توانند ذیل خویشاوندی قرار گیرند. می‌توانند ذیل عدالت قرار گیرند.

فکر می‌کنم می‌توانند زیرمجموعه‌ی غربال کردن باشند، هرچند این فقط یک تصور است. نکته‌ی اصلی این نیست. آن‌ها ربطی به کشاورزی ندارند.

آنها دنیای کشاورزی را فرض می‌کنند. و بنابراین وقتی آیه بعدی را که مربوط به عدالت است می‌خوانید، آن آیه را در خلاء نمی‌خوانیم. بنابراین، منظورم این است که، حدس می‌زنم چیزی که سعی دارم بگویم این است که وقتی امثال باب دهم را می‌خوانیم، از فصل دهم شروع می‌کنیم، بسیار وسوسه‌انگیز است که آنها را بدون هیچ زمینه‌ای و فقط افراد شناور و کوچکی از آمیب‌ها در این سوپ ضرب‌المثلی ببینیم.

اما در عوض، می‌توانیم به آن فکر کنیم، شاید بتوانیم فکر کنیم که زمینه یک ضرب‌المثل، تمام ضرب‌المثل‌های دیگری است که به آن مربوط می‌شوند، به همان موضوع. بنابراین وقتی این ضرب‌المثل را می‌خوانیم، ممکن است بسیار واضح باشد. این می‌تواند یک ضرب‌المثل بسیار واضح در مورد عدالت باشد.

ممکن است آیات دیگری هم باشند که کاملاً واضح نباشند. یا ممکن است متوجه شویم که ۱۵ آیه در مورد عدالت وجود دارد، در واقع حدود ۴۵ آیه در مورد عدالت. و برخی از آنها در مورد ماهیت قاضی صحبت می‌کنند.

بعضی از آنها درباره رشوه گرفتن صحبت می‌کنند. بعضی از آنها درباره شخصیت شاهد صحبت می‌کنند. بعضی از آنها درباره لزوم اجرای عدالت صحبت می‌کنند، بدون اینکه واقعاً درباره چگونگی تحقق آن صحبت کنند.

بنابراین، می‌بینیم که مجموعه‌ای از زیرموضوعات وجود دارد که موضوع اصلی آن عدالت است. و مجموعه‌ای کامل از آیات دیگر نیز وجود دارد که به آن موضوع مربوط می‌شوند. می‌توانیم ببینیم که چگونه این آیات همگی از یک ایده پیروی می‌کنند و با یکدیگر مرتبط هستند تا تصویر کاملی از آنچه کتاب امثال در مورد عدالت می‌گوید، به ما ارائه دهند.

این برمی‌گردد به همان چیزی که قبلاً در مورد مطلق نکردن هیچ آیه‌ای گفتیم. بنابراین کسی که فقط می‌گوید قبل از پریدن نگاه کن، هرگز کاری نخواهد کرد زیرا تمام عمرش را صرف نگاه کردن خواهد کرد. او باید بفهمد، نه، کسی که تردید می‌کند، باخته است.

یا ضرب‌المثل دیگری که می‌گوید، بعضی کلمات معنی می‌دهند و بعضی ندارند. این یک ضرب‌المثل قدیمی لاتین است که من معادل لاتین آن را به خاطر نمی‌آورم. اما اساساً، بعضی‌ها چیزهایی می‌گویند و چیزهایی اتفاق می‌افتد.

دیگران فقط حرف می‌زنند و هرگز کاری نمی‌کنند. خب، اینجا متوجه می‌شویم که آیاتی در مورد عدالت وجود دارد، با نگاهی به آیات مربوط به عدالت، می‌بینیم که این دو آیه بر لزوم پادشاه به عنوان دیوان عالی کشور، نوعی دادگاه تجدیدنظر نهایی، برای استفاده از قوه تشخیص خود و تصمیم‌گیری در مورد درست و غلط تأکید دارند. و اگر شاید فکر می‌کنید، خب، من قرار نیست رهبر یا قاضی یا سناتور یا رئیس‌جمهور یا پادشاه یا هر چیز دیگری باشم، خب، این ممکن است درست باشد.

احتمالاً بیشتر ما اینطور نیستیم. در واقع، بیشتر بنی‌اسرائیل هم اینطور نبودند. اما هر کسی تصمیمی می‌گیرد.

هر والدی که بیش از یک فرزند، یا حتی یک فرزند دارد، گاهی اوقات با این تردید مواجه می‌شود که آیا این حقیقت است یا نه؟ چه کسی مقصر است؟ هر کسی که در جایگاه قدرت است باید قضاوت کند. این

بخشی از معنای مسئولیت‌پذیری است. و بنابراین، این ضرب‌المثل با گفتن اینکه «به تو، به من، مراقب باش» صدق می‌کند.

چون چیزی که شما از هم جدا می‌کنید گندم و کاه است، و وقتی کاه از بین برود، دیگر نیست. پس مطمئن شوید که این کاه است که از بین می‌رود و گندم است که می‌افتد. چون این تصمیماتی که می‌گیرید بر زندگی افرادی که با آنها سر و کار دارید تأثیر می‌گذارد.

یکی دیگر از جنبه‌های بافت، برای اینکه خیلی خلاصه به آن برگردیم، این است که وقتی فهرست موضوعی خود را تهیه می‌کنید، به یاد داشته باشید که لازم نیست حتماً از یک کلمه استفاده کنید تا در مورد یک ایده صحبت کنید. چیزی که واقعاً به دنبال آن هستید ضرب‌المثل‌هایی هستند که در مورد یک مفهوم صحبت می‌کنند، مانند عدالت یا ازدواج یا گفتار یا چیز دیگری یا فرزندپروری. و بنابراین، لازم نیست کلمه انضباط می‌کنند، وجود داشته باشد تا در مورد انضباط صحبت شود.

لازم نیست حتماً کلمه پادشاه را در جمله خود داشته باشند تا در مورد رهبری صحبت کنند. لازم نیست حتماً کلمه همسر را در جمله خود داشته باشند تا در مورد ازدواج صحبت کنند. بنابراین، احتمالاً خیلی سریع می‌توانید ببینید که حتی شروع به گردآوری چنین فهرستی، شروع به فکر کردن در مورد معنای ضرب‌المثل‌ها است.

این فقط یک کار خودکار نیست. منظورم این است که می‌توانید این کار را به این روش انجام دهید. می‌توانید از خودتان بپرسید که آیا یک برنامه کامپیوتری دارید، مثلاً، تمام ضرب‌المثل‌هایی را که کلمه «من» در آنها وجود دارد، پیدا کنید و می‌خواهید آنها را در یک جا قرار دهید.

آنها به «من» مربوط می‌شوند. خوب، باید بفهمید که این استعاره‌ای برای دیدن است. و بعد سوال این می‌شود که شما چه می‌بینید؟ آیا همه ضرب‌المثل‌ها کلمه پول را دارند؟ اما اگر ضرب‌المثلی کلمه طلا را داشته باشد اما پول نداشته باشد چه؟ یا ثروت را اما پول نداشته باشد چه؟ یا چیز دیگری؟ بنابراین، باید آن را بخوانید. این چیزی شبیه تفاوت بین استفاده از یک کاتالوگ کارت الکترونیکی در یک کتابخانه است که شما را دقیقاً به آنچه می‌خواهید می‌رساند و اینکه بتوانید قفسه‌هایی را که می‌توانید کتاب‌های کنار آن را ببینید، مرور کنید و بگویید، اوه، من هرگز نمی‌دانستم آن کتاب اینجا وجود دارد.

خیلی جالب به نظر می‌رسد. و بعد متوجه می‌شوید که این واقعاً همان کتابی است که می‌خواستید، اما نمی‌توانستید آن را با استفاده از کامپیوتر پیدا کنید، چون کامپیوتر واقعاً نمی‌دانست به چه چیزی علاقه دارید. خوب، در مورد ضرب‌المثل‌ها هم همینطور است.

اما یک جنبه دیگر از متن وجود دارد که ممکن است کمی خنده‌دار به نظر برسد، و آن ضرب‌المثل‌های پیرامون آیه‌ای است که می‌خوانید. وقتی آن را تا انتها می‌خوانیم، متوجه می‌شویم که موارد زیادی وجود دارد که آیات مجاور، یا شاید دو آیه دورتر، یا سه آیه دورتر، یا سه یا چهار آیه پشت سر هم، همگی به یک موضوع یا موضوع مرتبط می‌پردازند، حتی اگر خیلی شبیه به آن به نظر نرسند. بنابراین، چیزی شبیه به این را در ابتدای فصل ۱۶ می‌خوانیم.

نقشه‌های دل از آن انسان است، اما پاسخ زبان از جانب خداوند است. تمام راه‌های انسان در نظر خودش پاک است، اما خداوند انگیزه‌ها یا افکار را می‌سنجد. کارهای خود را به خداوند بسپارید تا نقشه‌هایتان استوار شود.

و بعد می‌گوید، خداوند همه چیز را برای هدف خود آفریده است، حتی شیران را برای روز شر. یک لحظه صبر کنید. آیا آن سومی، صبر کنید، اما نکته‌ی این همه آیه چیست؟ می‌دانم که خیلی سریع از آنها گذشتم.

شما می‌توانید خودتان آنها را جستجو کنید. و تا آیه پنجم ادامه دارد. هر که دلی مغرور دارد و خداوند از او متنفر است، بی‌گمان بی‌سزا نخواهد ماند.

یک لحظه صبر کنید. آیه ششم، با مهربانی. ما شروع به خواندن فصل ۱۶ می‌کنیم و به معنای هر آیه فکر می‌کنیم.

و ناگهان متوجه می‌شویم، می‌دانید، تقریباً کل این باب به اقتدار مربوط می‌شود. گاهی اوقات اقتدار خداوند است. گاهی اوقات اقتدار پادشاه.

گاهی اوقات این مسئولیت ماست، که در واقع اختیار ما برای زندگی خودمان است. و بنابراین، می‌بینیم که در اینجا مجموعه‌ای از آیات وجود دارد که همه به یکدیگر مرتبط هستند، گاهی اوقات بسیار ظریف، به طوری که ممکن است کسی در مورد قضاوت صحبت کند، اما چه کسی حق قضاوت دارد؟ شما باید اختیار قضاوت داشته باشید. همه حق ندارند به سادگی قضاوت کنند.

بنابراین، وقتی آیه‌ای از امثال را می‌خوانیم، و فکر می‌کنم وقتی در مورد کتاب مزامیر صحبت کردیم هم همین را گفتم، نمی‌توانیم فقط یک مزمور را با آن بخوانیم. ما باید مزمور قبل از آن و مزمور بعد از آن را بخوانیم چون گاهی اوقات، فکر می‌کنم در واقع بیشتر اوقات، دلیل خوبی وجود دارد که آن سه مزمور پشت سر هم می‌آیند، به ترتیبی که هستند و کنار هم قرار دارند.

و همین موضوع اغلب، خیلی اوقات، در کتاب امثال صادق است. بنابراین، برای یافتن زمینه، به آیات پیرامون آن نگاه می‌کنیم. و گاهی اوقات می‌گوییم، من هیچ ارتباطی نمی‌بینم.

و گاهی اوقات ممکن است هیچ ارتباطی وجود نداشته باشد. گاهی اوقات ممکن است به سادگی این ارتباط ارتباطی باشد که ۳۰۰ سال پیش واضح بوده است، اما به دلیل تفاوت در فرهنگ‌ها و نحوه درک ما از چیزها، یا صادقانه بگوییم، حتی در ترجمه‌های ما، این ارتباط اصلاً برای ما آشکار نیست. اما گاهی اوقات بسیار واضح خواهد بود.

و همیشه ارزش تعمق و تفکر را دارد. بنابراین بهتر است فرض کنیم که ارتباطی وجود دارد تا زمانی که مجبور شوید به این نتیجه برسید که ارتباطی وجود ندارد، تا اینکه فقط بگویید، خب، این ضرب‌المثل به خودی خود معتبر است. من می‌توانم هر چیز دیگری را که در اطراف آن است نادیده بگیرم.

بنابراین، ما در مورد زمینه به عنوان بخشی از درک، به عنوان بخشی از تلاشمان برای فهمیدن صحبت می‌کنیم. ما فقط به تشابه یا تصویرسازی یا باز کردن داستان نگاه نمی‌کنیم، بلکه به آیات دیگر پیرامون آن نگاه می‌کنیم تا ببینیم آیا کمکی به ما می‌کنند یا خیر. و به تمام آیات دیگر در مورد همان موضوع نگاه می‌کنیم تا ببینیم چگونه ممکن است به ما کمک کنند.

بگذارید اشاره کنم که می‌خواهم به طور خاص به ضرب‌المثلی که در پایان این سخنرانی گفتم، بپردازم. اما قبل از آن، یک سوال دیگر وجود دارد. احتمالاً تمام این مکالمه کاملاً غیرالهیاتی به نظر رسیده است.

انگار ما واقعاً فقط داریم حکمت سکولار را می‌خوانیم، و تنها کاری که باید انجام دهیم این است که آن را از طریق فرآیند صحیح، فرآیند تفسیری، اجرا کنیم، و به پاسخ درست خواهیم رسید. همانطور که گفتیم

همانطور که در فصل ۱، آیه ۷ آمده است، و همانطور که در پایان فصل ۹ تکرار شد، باید این کار را با ترس از خداوند انجام دهیم، وگرنه ممکن است به درک عقلانی از معنای ضرب‌المثل برسیم، اما توانایی ما برای استفاده واقعی از آن و مناسب‌سازی آن برای تبدیل شدن به بخشی از زندگی‌مان، اگر از بین نرود، بسیار جدی مختل خواهد شد، مگر اینکه نگرشی از اطاعت و تسلیم و واقعاً اعتماد داشته باشیم. اما فکر می‌کنم سوال دیگری وجود دارد که به خواندن ضرب‌المثل‌ها مربوط می‌شود، و آن این است که اگر ضرب‌المثل‌ها بخشی از کتاب مقدس هستند، که همینطور هم هستند، پس نقش کتاب امثال در نقش کتاب مقدس، در عملکرد کتاب مقدس چیست؟ یعنی اگر کتاب مقدس وحی خداست، نقش وحیانی کتاب امثال به طور کلی و یک ضرب‌المثل به تنهایی چیست؟ گاهی اوقات این کاملاً واضح است.

بنابراین، خداوند از هر دوی آنها، چه ترازو و چه پیمانه، بیزار است. بسیار خوب، پس خداوند صداقت را دوست دارد. منظورم این است که ما نیازی به کتاب امثال نداریم که این را به ما بگوید، حتی نیازی به آن ضرب‌المثل هم نداریم که این را به ما بگوید.

ما در جاهای دیگر هم همین را می‌بینیم، اما در آنجا به شیوه‌ای کاملاً به‌یادماندنی گفته شده است. و برخی از ضرب‌المثل‌ها ارتباطشان با خدا کاملاً واضح است. بنابراین، آیاتی داریم که در مورد ملاقات ثروتمندان و فقرا با یکدیگر صحبت می‌کنند، خداوند خالق هر دوی آنهاست.

خب، کل کارکرد این ضرب‌المثل به نقش خداوند به عنوان خالق ما، به عنوان خالق همه انسان‌ها، صرف نظر از جایگاهشان در زندگی، بستگی دارد. بنابراین، ما آیاتی داریم که می‌توانیم بگوییم صریحاً الهیاتی هستند دست پادشاه مانند کانال‌های آب است، مانند یک جوی آب است، و قلب پادشاه مانند یک جوی آب است.

در دست خداوند، او آن را به هر کجا که بخواهد می‌چرخاند. بنابراین، درست مانند یک نهر آبیاری، که تصویری است که در آنجا استفاده می‌شود، کشاورز می‌تواند آب را به هر کجا که می‌خواهد ببرد، خب، خداوند می‌تواند همین کار را با قلب پادشاه انجام دهد. او می‌تواند پادشاه را بچرخاند، بنابراین پادشاه، که می‌دانید، بالا می‌رود، تصویری وجود دارد که مردم آب هستند، نه خیلی زیاد، و در اسرائیل یخ زیادی وجود ندارد، یعنی یخ طبیعی.

خب، ما داریم در مورد آب مایع صحبت می‌کنیم. مردم فقط قابل تغییر هستند، می‌توان آنها را به هر جایی که می‌خواهی هدایت کرد. خب، این همان دیدگاهی است که خداوند نسبت به پادشاه دارد.

و اتفاقاً تصویر دیگری هم وجود دارد، یک استعاره در زیر آن، که خداوند یک کشاورز است. او کشاورزی است که آبیاری می‌کند، جوی‌ها حفر می‌کند و آب را به هر جایی که می‌خواهد هدایت می‌کند. خب، این کاملاً واضح است.

فکر می‌کنم این آیه‌ای است که می‌گوید خداوند حاکم مطلق است، او کنترل می‌کند، و هیچ انسانی نمی‌تواند کار زیادی در مورد آن انجام دهد. اما آیات دیگری هم وجود دارند که به این اندازه واضح نیستند. و برای این، به دلیل کمبود وقت، می‌خواهم به آیه‌ای که قبلاً در مورد آن صحبت کردیم برگردم، و آن فصل ۱۰ آیه ۱ است. و این سوال را بپرسم، آیا آیه‌ای که می‌گوید، یک پسر عاقل، پدر را خوشحال می‌کند، اما یک پسر احمق، غم مادرش است، آیا واقعاً چیزی به درک ما از اینکه خدا کیست اضافه می‌کند؟ اگر به تصویر شبکه‌ای که پیشنهاد دادم فکر کنیم، و اینکه ما هستیم، اینکه انسان‌ها به هم مرتبط هستند، به طوری که آنچه برای یکی اتفاق می‌افتد بر دیگران تأثیر می‌گذارد، و هرچه به هم نزدیک‌تر باشند، عمیق‌تر تحت تأثیر قرار می‌گیرند.

فکر می‌کنم این چیز دیگری را نشان می‌دهد. و می‌خواهم بگویم، همین اول، فکر نمی‌کنم این فقط از خود ضرب‌المثل ناشی شده باشد، باشه؟ این نوعی نتیجه‌گیری است که احتمالاً از خواندن تا جایی که می‌توانیم گسترده‌تر از خواندن تا جایی که می‌توانیم محدودتر می‌شود، حاصل می‌شود. اما یک ایده دارم.

چه می‌شود اگر آیه در مورد اهمیت روابط صحبت کند و با استفاده از این تصویر پسر عاقل و احمق، و تأثیر آن بر ظاهر، ما را وادار کند که درنگ کنیم و در مورد چگونگی تأثیر اعمالمان بر اطرافیانمان، به ویژه نزدیکانمان، فکر کنیم. می‌توانیم بگوییم، خب، خدا پدر آسمانی ماست و اعمال ما او را غمگین یا خشنود می‌کند. بسیار خوب، جاهایی در کتاب مقدس وجود دارد که به این موضوع اشاره می‌کند.

مطمئن نیستم که این آیه واقعاً در مورد همین موضوع صحبت می‌کند. شاید بیشتر به دنبال این است که به ما راه جدیدی برای تفکر در مورد ماهیت وجودمان ارائه دهد. می‌دانید، ما از دوم تیموتائوس نقل قول می‌کنیم که تمام کتاب مقدس الهام خداست و برای این اهداف داده شده است، می‌دانید، برای اصلاح و سرزنش ما، آموزش ما در پارسایی و غیره.

اما شاید بتوانیم به این موضوع نه فقط از منظر اصلاح اخلاقی فکر کنیم. شاید بخشی از هدف کتاب مقدس اصلاح شیوه تفکر ما و شیوه درک ما از واقعیت باشد. بنابراین، آیه‌ای مانند امثال ۱۰:۱ به ما می‌گوید که هیچ‌کدام از ما از خودمان و برای خودمان وجود نداریم، که ما در قبال دیگران مسئولیت‌هایی داریم، که اینکه آیا می‌توانیم آن مسئولیت‌ها را درک کنیم یا قدرشان را بدانیم یا بخواهیم، یا اینکه آیا رابطه‌ای را که به ما این مسئولیت را می‌دهد، یعنی در این مورد، اینکه آیا از این واقعیت که من پسر یک پدر و یک مادر خاص هستم قدردانی می‌کنیم یا نه، بی‌اهمیت است.

اینکه با تفکر در این آیه و پیامدهای آن، نه فقط برای رفتار ما، بلکه برای طرز تفکر ما، شیوه تفکر ما آنچه خدا به ما نشان می‌دهد این است که جهان در واقع یک جهان رابطه‌ای است. و سپس این به نوبه خود باید به ما نشان دهد که فکر کنیم، خب، اگر جهان توسط خدا آفریده شده است، و ما تمام آن جمله عالی را در امثال ۸ داریم، که نه تنها در مورد خلقت جهان توسط خدا، بلکه همچنین با حکمت صحبت می‌کند پس خلقتی که شخصیت خالق خود را به خود می‌گیرد، خود به ما نشان می‌دهد که خدا رابطه‌ای است. من نمی‌گویم که این آیه نشان می‌دهد که خدا یک تثلیث است.

من سعی ندارم این را به صورت قاچاقی در یک ضرب‌المثل بگنجانم. من این را مطرح می‌کنم چون فکر می‌کنم می‌توانیم در مورد ضرب‌المثل‌ها بسیار گسترده‌تر از صرفاً مسائل رفتاری آنها فکر کنیم. و اینکه ضرب‌المثل یک داستان فشرده است.

نه، این حتی یک رمان فشرده هم نیست. بیشتر شبیه یک حماسه فشرده مثل هابیت در ارباب حلقه‌ها و سیلماریلیون است که همگی در هشت کلمه خلاصه شده‌اند. پس، اگر بخواهیم استعاره دیگری به کار ببریم مثل دری است که ما را دعوت می‌کند تا به دنیایی قدم بگذاریم، دنیایی که در آن به شیوه‌ای خاص زندگی خواهیم کرد، زیرا به شیوه‌ای جدید می‌فهمیم و می‌بینیم.

امیدوارم شما هم مثل من از خواندن کتاب امثال لذت ببرید، آنها را مطالعه کنید و از آنها برکت بگیرید. از توجه شما متشکرم.

این چهارمین و آخرین سخنرانی دکتر فرد پاتنم درباره کتاب امثال سلیمان بود.